روایتی از زندگی دانشمند شهید هسته‌ای، علی باکویی کتریمی

به خاطر دانشی که داشت شهید شد

■ فاطمه بهمنی نیا

جمعه ۲۳ خردادماه ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه بامداد به وقت محلی تهران، دست نخست‌وزیر اسرائیل برای جهان رو شد. او که بارها پشت شعارهای پوشالی خود مخفی شده و با این ادعای دروغین که غیرنظامیان و مناطق مسکونی هدف حمله‌های او و سیاستمدارانش نیستند، هجوم نظامی به خاک ایران را در حالی آغاز کرد که هدف اولین تجاوز هوایی این رژیم به منطقه مسکونی نارمک پایتخت، منزل دکتر علی باکویی کتریمی بود. در پی همین تجاوز آشکار، دانشمند هسته‌ای کشورمان و تمام اعضای خانواده او (همسر و دو فرزندش به نام‌های یاسمین و آرمین) به شهادت رسیدند. علی باکویی آقازاده نبود. یک روز کلاس خصوصی نرفته بود. بچه کشاورز بود و در یک خانه ساده و یک خانواده ساده‌زیست رویای فدا شدن برای ایران را در سر می‌پروراند. همیشه هوای خواهر و برادرها را داشت و دلسوز بود. همین یک ماه پیش که آخرین دیدارشان بود، آنها را به داشتن یک زندگی آبرومند سفارش کرد و حالا که با سبک زندگی و با نحوه از دنیا رفتنش تا مغز استخوان تک‌تک آنها را سوزانده، احساس افتخار را به تک‌تک‌شان هدیه داده است. شهادت دکتر علی باکویی و خانواده‌اش در حمله تروریستی رژیم صهیونیستی نه تنها ضایعه‌ای برای کشور، بلکه یادآوری دشمنی با پیشرفت ایران بود. روایتی از زندگی اورا که ترکیبی از علم، اخلاق و خدمت به وطن و الگویی برای نسل‌های آینده است پیش رو داریم.

■ **دانشگاه برایت نان و آب نمی‌شود**

علی باکویی کتریمی، متولد ۲۷ دی ماه سال ۱۳۵۳ بود. زادگاه خانواده ۱۲ نفره‌شان روستای کتریم از توابع بخش دودانگه شهرستان ساری بود. علی باکویی در کودکی، مقطع تحصیلی ابتدایی را در روستای محل تولدش گذراند و مقطع راهنمایی را در روستای کندلَک خواند. این‌طور که همکلاسی‌ها و کسانی که او را می‌شناختند، می‌گویند، به‌قدری دانش‌آموز باهوشی بود که بسیاری از معلم‌ها تا سال‌ها بعد سراغش را می‌گرفتند. بر خلاف همسالانش که اوقات فراغت را به تفریح می‌گذراندند، او مشغول مطالعه کتب علمی و درسی بود. پدرش کشاورزی زحمتکش، از او به‌عنوان فرزندی خوش‌اخلاق و کمک‌حال خانواده یاد می‌کرد که حتی در کارهای کشاورزی نیز مشارکت داشت.

■ **مثل ملاموسی بود**

باکویی برای بسیاری از دانش‌آموزان روستا به یک الگو تبدیل شده بود. در مدرسه، معلم‌ها برای اینکه به بقیه انگیزه بدهند و در آنها حس رقابت ایجاد کنند، او را مثال می‌زدند. معلم‌ها همیشه به هوش او احسنت و به پدرش برای آینده روشن علی تبریک می‌گفتند. برای حاج‌محمدعلی، حساب علی با بقیه سوا بود. این بچه نام پدر مرحومش و میراث او را زنده نگه داشت. پدرش ملاموسی باکویی، قبل از سال ۱۳۴۸ که روستاها امکانات بسیار کمتری از امروز داشتند، صاحب و معلم یک مکتب‌خانه بود و در طول ۳۸ سالی که آنجا را سر پا نگه داشت، بالای ۳۰۰ نفر را از روستاهای دور و نزدیک سواددار کرد و ۱۳ نفر از شاگردان پدرش لباس روحانیت پوشیدند. مادرش زهراخاتون هم که با پدر هم‌عقیده بود، در آن روزگار سخت که روستاهای اطراف، جاده‌های درست و حسابی نداشتند، کفش‌های شاگردان پدر را که آن زمان از پشم گوسفند درست می‌شد و به آن «شِرِه» می‌گفتند، تمیز می‌کرد تا در مسیر برگشت، بیش از پیش گِلی و سنگین نشوند و بدون دردسر به خانه‌هایشان برسند. حاج‌محمدعلی هم پیش پدرش سواددار شده بود و برای همین خوب به خاطر داشت که چقدر به علم و سواد ارزش و اهمیت می‌داد. حالا که علی را می‌دید چطور مشتاقانه دنبال درس و یادگیری است، خاطرات پدر برایش زنده می‌شد و خدا را شکر می‌کرد که علی روسفیدش کرده است.

علی باکویی در دبیرستان ریاضی فیزیک خواند. سال ۱۳۶۳ که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد، جنگ هنوز هم ادامه داشت. آینده مبهم بود و خیلی‌ها تلاش می‌کردند تا او را از تحصیلات دانشگاهی منصرف کنند. او این جمله را زیاد می‌شنید که «دانشگاه آب و نان نمی‌شود». تشویقش می‌کردند تا توی دل بازار، مغازه بزند و زودتر به درآمد برسد، اما برای او جدایی از کاغذ و قلم، کار سختی بود.

■ **فیزیک هسته‌ای، خون رگ‌هایش بود**

نهایتاً او در کنکور شرکت کرد و در دانشگاه صنعتی امیرکبیر، فیزیک کاربردی خواند. فیزیک کاربردی با گرایش هسته‌ای که در سال ۱۳۷۰ آن را به اتمام رساند. برای کشف چیزهای تازه عطش داشت. علاقه‌اش به انرژی، ماده، ذرات و... شبیه به وسواس بود؛ انگار که در رگ‌هایش جریان داشته باشند. با اشتیاق عجیبی کتاب‌های تخصصی را ورق می‌زد. کارشناسی برای او کافی نبود. تصمیم گرفت تحصیلات تکمیلی را پشت سر بگذارد و همین کار را هم کرد.

سال ۱۳۷۳ یکی از معدود جوانانی بود که با تمرکز بر فیزیک هسته‌ای، مسیر پژوهش این رشته را دنبال کرد. بعد هم سر از مسکو درآورد و دکترای فیزیک هسته‌ای و ذرات بنیادی را به پایان رساند. از او دعوت شد تا همانجا بماند و با امکاناتی که در اختیارش قرار می‌دهند، به پژوهش‌هایش ادامه دهد. اما علی باکویی دوست داشت به ایران برگردد. برای بازگشت به ایران لحظه‌شماری می‌کرد و وقتی هم در سال ۱۳۸۳ به ایران بازگشت، هنوز کسی نمی‌دانست چه گنجی به آغوش وطن بازگشته است. از او برای تدریس دعوت شد. تدریس برای باکویی فقط انتقال دانش نبود، مسئولیت بود. او خود را مسئول می‌دانست تا آنچه را در گذر سال‌ها کسب کرده، در اختیار دیگران هم قرار دهد. از دانشگاه آزاد اسلامی قم شروع کرد، بعد به نوشهر، نور و اردبیل رفت. او به‌عنوان فردی متدین، با اخلاق و متعهد به خانواده و وطن شناخته می‌شد. همسر وی که دختر دایی‌اش بود، زنی محجبه، اهل نماز و بسیار محترم توصیف شده. این زوج، زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند و صاحب دو فرزند شدند. مونا باکویی همسر دکتر باکویی، همراه و یار روزهای سخت او بود. هر کجا علی می‌رفت، او هم بی‌هیچ اعتراضی همراهی‌اش می‌کرد. برای علی باکویی، جابه‌جایی معنا نداشت. هر کجا که نیاز بود، به همان‌جا می‌رفت. دانشجویان و همکارانش، سال‌های تدریس او را با چهره‌ای آرام و نگاهی ژرف که می‌تواند مفاهیم پیچیده را ساده کند، به خاطر می‌آورند؛ کسی که می‌تواند شوق فیزیک خواندن را در دل دیگران هم زنده کند. از سال ۱۳۹۱، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس شد. جایی که پژوهش‌هایش در حوزه‌های مرزی علم، از ابرخازن‌ها گرفته تا فناوری نانو در صنعت هسته‌ای تحسین‌برانگیز بود. پروژه‌هایش در حوزه پزشکی هسته‌ای، تنها در کتاب‌ها و مقالات نمی‌ماند؛ بسیاری از آنها در حوزه سلامت عمومی و پزشکی، کاربرد واقعی پیدا می‌کردند.

سال ۱۳۷۳ یکی از معدود جوانانی بود که با تمرکز بر فیزیک هسته‌ای، مسیر پژوهش این رشته را دنبال کرد. بعد هم سر از مسکو درآورد و دکترای فیزیک هسته‌ای و ذرات بنیادی را به پایان رساند. از او دعوت شد تا همانجا بماند و با امکاناتی که در اختیارش قرار می‌دهند، به پژوهش‌هایش ادامه دهد. اما علی باکویی دوست داشت به ایران برگردد. برای بازگشت به ایران لحظه‌شماری می‌کرد

علی باکویی در ساختمانی زندگی می‌کرد که پنج طبقه و دارای ۱۰ واحد بود. در حمله وحشیانه رژیم غاصب صهیونیستی و اصابت موشک به این آپارتمان، طبقات چهار و پنج کاملاً ویران و انفجار آن سبب ایجاد حفره در طبقات شد. ساختمانی که مورد حمله رژیم غاصب قرار گرفته بود، مسکونی بود و ساکنان آن افراد عادی بودند. این ساختمان به هیچ وجه سازمانی نبود و متعلق به مردم عادی بود. باکویی همراه تمام اعضای خانواده‌اش به شهادت رسید

■ **دانشمندی که بوکسور بود**

باکویی در کنار فعالیت‌های علمی، در امور اجتماعی و ورزشی نیز تأثیرگذار بود. حضور او در جامعه بوکس به‌عنوان مربی و داور، نشان‌دهنده تعهدش به پرورش نسل جوان و ترویج ارزش‌های اخلاقی بود. با گمنامی و بدون جلب توجه، برای موفقیت کشور تلاش می‌کرد که این ویژگی از او چهره‌ای الهام‌بخش ساخت. خانواده و اطرافیانش از او به‌عنوان فردی خوش‌اخلاق و کمک‌حال یاد می‌کردند که این موضوع تأثیر فرهنگی و اخلاقی عمیقی بر جامعه اطرافش می‌گذاشت. باکویی، نمونه‌ای برجسته از دانشمندان ایرانی بود که با تعهد به علم و وطن، در راه پیشرفت فناوری هسته‌ای ایران گام برداشت. مرور کارنامه علمی باکویی نشان می‌دهد که او یک متخصص در علوم مختلف از جمله مکانیک و دکترای فیزیک هسته‌ای بود و در کنار آن هیچگاه از ورزش دست نکشید و بوکس، ورزش مورد علاقه‌اش بود.

همسایگان و دوستانش او را فقط به‌عنوان یک ورزشکار می‌شناختند و تا پس از شهادت از درجات علمی و نخبگی وی اطلاعی نداشتند و این مسئله داغ دل آنان را نیز بیشتر کرده است. شهیدی که هم دانشمند، هم ورزشکار و هم اسوه بود، ساده و بی‌ریا بود و به همین واسطه خیلی از اقوام و همسایگان نزدیک هم نمی‌دانستند که او یک نخبه و دانشمند هسته‌ای است که از سال‌ها قبل سرویس‌های اطلاعاتی رژیم غاصب صهیونیستی برای ترور وی نقشه داشتند. شهید باکویی عاشق ایران بود و در نهایت هم فدای ایران شد. علی خیلی متواضع بود. هر سال برای دیدن خانواده به روستا می‌رفت. خیلی از مردم روستا نمی‌دانستند شغل مهمی دارد. همیشه حرف‌های آموزنده می‌زد و نسبت به تصحیح اشتباه اطرافیان احساس مسئولیت می‌کرد. دکتر باکویی به عنوان رایزن علمی ایران و سرپرست دانشجویان ایرانی در روسیه، بلاروس و آسیای میانه فعالیت می‌کرد و در گسترش روابط علمی ایران با این کشورها نقش داشت. دکتر باکویی تنها ایرانی دارنده مدال عالی آکادمی ملی علوم بلاروس بود و لوح تقدیر از مجلس دومای روسیه به دلیل گسترش روابط علمی ایران و روسیه دریافت کرده بود. علی باکویی دو فرزند به نام‌های یاسمین و آرمین داشت. یاسمین، متولد ۱۳۸۱ در تهران بود. دانشجوی نخبه ارشد دانشگاه شریف بود و در حمله اسرائیل به تهران، همراه با پدر و مادر و برادرش آرمین که ۱۶ سال بیشتر نداشت و از دانش‌آموزان نخبه رشته علوم تجربی بود، به شهادت رسید.

■ **دختری از جنس پدر**

بچه‌های دکتر باکویی، درست مثل پدرشان عاشق علم و دانش بودند. یاسمین دانشجوی فعال و نمونه‌ای بود که با تمام وجود دنبال فراگیری علم بود. دانشجوی سال دوم کارشناسی ارشد مهندسی کامپیوتر و در آستانه دفاع از پایان‌نامه‌اش بود. پروژه او در زمینه اینترنت اشیا (IOT) و بهینه‌سازی استفاده از دستگاه‌های متصل به این فناوری، کامل شده و او با جدیت در حال نگارش پایان‌نامه‌اش بود تا در تابستان ۱۴۰۴ فارغ‌التحصیل شود. جزو دانشجویان بسیار خوب بود و از نظر علمی تلاشگر و از نظر اخلاقی بی‌نظیر. هیچ‌کس حتی ذره‌ای دلخوری از او نداشت.

هر روز در آزمایشگاه حضور داشت و با پشتکار روی پروژه‌اش کار می‌کرد و رویای خود را برای خدمت به کشورش می‌بافت. شاغل نبود و تمام وقتش را به تحصیل و پژوهش اختصاص داده بود. آنچه یاسمین را در ذهن دوستان و استادانش جاودانه ساخت، نه‌تنها استعداد علمی‌اش، بلکه شخصیت آرام و متین او بود. همیشه لبخند ملایمی در چهره‌اش نمایان بود و این لبخند و آرامش، به‌عنوان امضای یاسمین در میان همکلاسی‌هایش شناخته می‌شد. او از نظر متانت و ادب، زبانزد همه بود. کم‌حرف بود و حتی از خانواده خود، از جمله پدرش که دانشمند هسته‌ای بود، سخنی به میان نمی‌آورد. او ترجیح می‌داد با کار و رفتار خودش شناخته شود، نه با تکیه بر نام پدرش.

■ **وقتی دانشمند بودن جرم است**

این تجاوز نظامی در ساعتی اتفاق افتاد که ساکنان غیرنظامی میدان هفتم و هشتم نارمک، همانند اعضای خانواده دانشمند هسته‌ای کشورمان، دکتر علی باکویی در خواب بودند. باکویی که چند ماهی از بازنشستگی‌اش می‌گذشت، به عنوان مدرس مکانیک فعالیت می‌کرد. او بمب نمی‌ساخت و بیش از هر چیز مشغول اندیشیدن به زندگی ساده‌تر آدم‌ها بود. روزی هم که هدف ترور قرار گرفت، در کوچه پس کوچه‌های پایتخت، در خانه و کنار اعضای خانواده‌اش خوابیده بود.

پژوهش‌های او درباره ابرخازن‌ها و نانو فناوری، افق‌های تازه‌ای را در صنعت و پزشکی گشود. او از آن دسته دانشمندانی بود که مرزهای کلاسیک را نمی‌پذیرفت. برایش همه اجزای جهان به هم مرتبط بود؛ انرژی، بدن انسان، آینده و اخلاق. او حاصل هزاران ساعت مطالعه، تجربه، پژوهش، نوشتن و تعلیم بود. او پدر بود، همسر بود، معلم بود و بالاتر از همه، وطن‌دوستی بود که جانش را در ۵۱ سالگی برای ایران داد.

اما از نظر اسرائیل، علی باکویی به خاطر دانشی که داشت و از آن به نفع مردم استفاده می‌کرد تا زندگی بهتری داشته باشند، نه‌تنها گناهکار بود، بلکه به عنوان یک شخص کلیدی در این پیشرفت باید حذف می‌شد.

■ **نارمک، رنگ خون گرفت**

علی باکویی در ساختمانی زندگی می‌کرد که پنج طبقه و دارای ۱۰ واحد بود. در حمله وحشیانه رژیم غاصب صهیونیستی و اصابت موشک به این آپارتمان، طبقات چهار و پنج کاملاً ویران شد و انفجار آن سبب ایجاد حفره در طبقات شد. ساختمانی که مورد حمله رژیم غاصب قرار گرفته بود، مسکونی بود و ساکنان آن افراد عادی بودند. این ساختمان به هیچ وجه سازمانی نبود و متعلق به مردم عادی بود. باکویی همراه تمام اعضای خانواده‌اش به شهادت رسید. در اثر انفجار بامداد جمعه، ساختمان‌های زیادی در منطقه فرو ریخت یا غیر قابل سکونت شد، افراد بسیاری خانه به دوش شدند و چند مرد و زن و کودک بی‌گناه همچون خانواده باکویی به شهادت رسیدند. خبر حمله دشمن که پیچید، کم‌کم اسامی شهدای این تجاوز ناجوانمردانه سر زبان‌ها افتاد. اما هنوز کسی نمی‌دانست ساختمان خیابان نارمک چرا هدف قرار گرفت. به‌مرور اسامی بیشتری دهان به دهان چرخید، اما باز هم چیزی روشن نبود. نام علی باکویی، دیرتر از بقیه منتشر شد. نیروهای امدادی و آتش‌نشانی، خیلی سریع به محل حادثه رفتند تا شاید بتوانند کسی را زنده از زیر آوار بیرون بیاورند اما اوضاع ساختمان آن‌قدر وحشتناک بود که امیدها را کمرنگ می‌کرد. همسایه‌ها می‌گفتند یک ورزشکار بوکسور در طبقه بالایی زندگی می‌کرد که بمب به خانه‌اش برخورد کرده. اما چند ساعت بعد تازه معلوم شد که آن ورزشکار بوکسور، کسی نبود جز دانشمند هسته‌ای، علی باکویی کتریمی.

■ **مادر برایش لالایی می‌خواند**

صبح روز جمعه ۳۰ خرداد ۱۴۰۴، مردم ساری همراه خانواده علی و اقوام‌شان به استقبال آمده بودند. تابوت‌ها را با افتخار روی دوش گرفته و تا آرامگاه ملامجدالدین با احترام تشییع کردند. تشییع که تمام شد و هر چهار شهید به خاک سپرده شدند، مردم کم‌کم متفرق شدند. مادر علی اینجا به عزای چهار جگرگوشه‌خود نشسته بود؛ نه‌فقط برای پسرش که برای عروسش، برای آرمین ۱۶ ساله و برای یاسمین بی‌نشانش هم لالایی می‌خواند. اینجا تمام اعضای خانواده دانشمند هسته‌ای کشورمان در سرزمین مادری به خاک سپرده شدند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۸۱

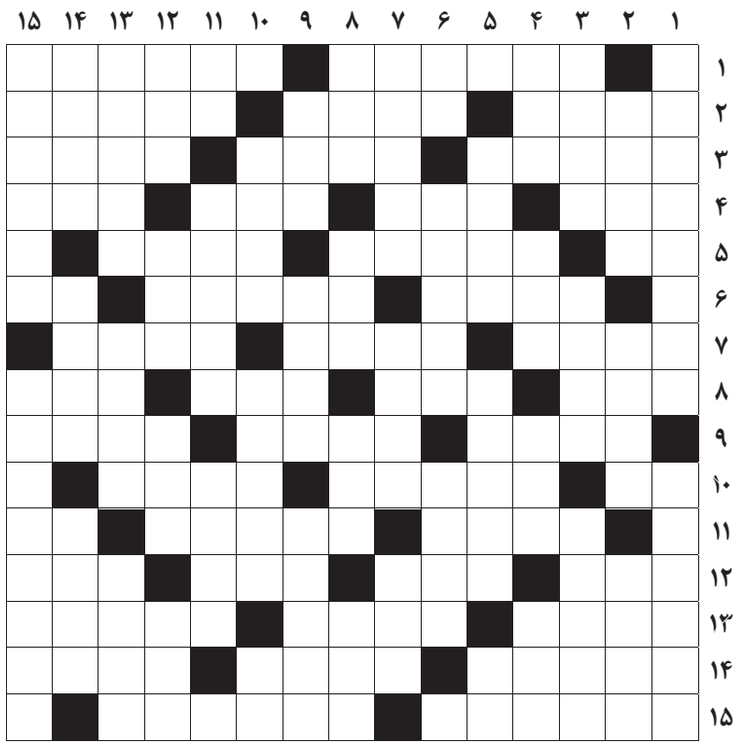

از راست به چپ

■ ۱- اثر ویکتورهوگو- چاره کار و تدبیر مطلب ■ ۲- کشاورز- رود و کشوری در غرب آسیا- از خشکبار ■ ۳- غامض- دارای شدت کم- کلمه احتمال ■ ۴- زمان زودگذر- یک حرف و سه حرف- باختر- چین و شکن ■ ۵- دوستی- جانوری که روی زمین بخزد- گاوآهن ■ ۶- پاک- مقابل همگرا- ضمیر انگلیسی ■ ۷- هلاک و تباهی- جناح لشکر- درس نوشتنی ■ ۸- نوعی میوه- ظاهر ساختمان- منحصراً؛ تنها- پوست بزغاله ■ ۹- مرتع- نویسنده- پیک ■ ۱۰- سرکه- نویسنده ایتالیایی کتاب کمدی الهی- از آلات موسیقی قدیمی ■ ۱۱- دزد- دربند بودن- حرف خطاب ■ ۱۲- لوله تنفسی- طلای قالبی- راه زیرزمینی- بندگاه میان ساعد و بازو ■ ۱۳- پل راه آهن شمال- نرخ رسمی- راه و روش ■ ۱۴- از گیاهان دارویی- ثمر- نویسنده کتاب پریشان ■ ۱۵- تپه ماسه‌ای- نبیره افراسیاب

از بالا به پایین

■ ۱- ... را باد می‌برد- تقدیر ■ ۲- جزر و مد- مالدار بزرگ- دریاچه خوارزم ■ ۳- سرباز نیروی دریایی- علامت سوختگی- سامانه ■ ۴- پشت سر- شراب- صدا و آواز- اجاره خانه ■ ۵- رزق- نوشتن کتاب- معاون فراری هیتلر ■ ۶- گشوده- دیاستاز- عذاب؛ عقوبت ■ ۷- خودرأی- خاموش و بی صدا- پایتخت امویان ■ ۸- مقصود- تنها کالایی که رایگان مصرف می‌شود- تصدیق عامیانه- مرزبان ■ ۹- سلاح زنبور- دوستی- حسگر برقی ■ ۱۰- به هم ریخته گراف- سرحال- راست ایستاده ■ ۱۱- یزدان- واحد الماس- از آلات موسیقی ■ ۱۲- نسخه تدوین نشده فیلم- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش- پول تایلند- سینمای آبادان ■ ۱۳- سختی‌ها- سبیل- آمدن ■ ۱۴- لاستیک خودرو- برنج پوست دار- مار سیاه و سفید ■ ۱۵- اهل استان هگمتانه- ورزشی انفرادی و دونفره

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲					۳		
	۸					۵		
			۲	۷	۴			
		۵						۱
		۱		۲	۷			۶
	۴							
۹		۷			۳	۶	۲	
			۴		۶			
۵							۹	

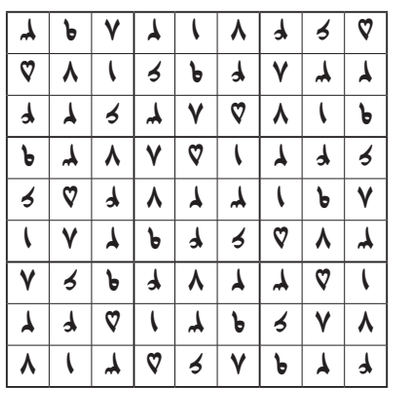

جدول کلمات متقاطع
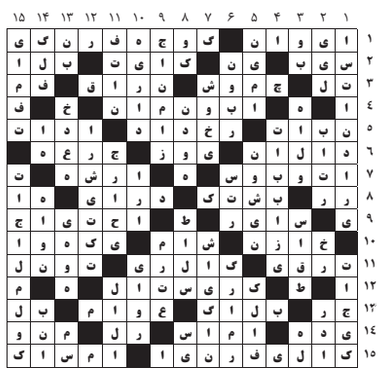
پاسخ جدول شماره ۷۳۸۰